

شکل‌گیری جنگ سرد نوین در رقابت آمریکا و روسیه در منطقه قفقاز

اسماعیل شفیعی^۱ - علی کرم صفری^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۵/۳

تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۱۹

چکیده

بررسی و سنجش حضور و نقش آفرینی ایالات متحده آمریکا و روسیه در منطقه قفقاز نشان دهنده ایجاد تحول جدیدی در این منطقه است. به نظر می‌رسد ایالات متحده در نظر دارد تا در قالب مناسبات اقتصادی، تغییراتی را در ساختارهای اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای حوزه قفقاز ایجاد کند تا ضمن جایگزین ساختن الگوهای اقتصاد آزاد و سرمایه داری با اقتصاد متمرکز دولتی، زمینه‌های لازم را برای نفوذ و همچنین کنترل ساختار حکومتی دولت‌های تازه استقلال یافته و مقابله با مناطقی که آمریکا را با چالش روبرو می‌سازند فراهم آورد. از سوی دیگر روسیه که خود را پدروخواندهی این منطقه استراتژیک می‌داند، بر اساس این دیدگاه که منطقه قفقاز به لحاظ اهمیت برای روسیه «خارج نزدیک» محسوب می‌شود در صدد است که از گسترش نفوذ آمریکا و ناتو در این منطقه بکاهد. بر این اساس در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی به طرح این سوال

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا (esmaeilshafiee@chmail.ir)

۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا (safaria88@yahoo.com)

پرداخته شده است که آیا پس از جنگ سرد، جنگ سرد جدیدی در منطقه قفقاز در راه است؟ فرضیه مقاله نیز در این قالب طرح گردیده است که به نظر می‌رسد حضور ایالات متحده آمریکا در منطقه قفقاز جنگ سرد جدیدی برای روسیه و سایر قدرتهای منطقه ایجاد کرده است. در مجموع به نظر می‌رسد با افزوده شدن هرروزه به جذابیت‌های اقتصادی، سیاسی، استراتژیک و نظامی منطقه قفقاز درگیری‌ها در این منطقه افزایش قابل توجهی یابد.

واژه‌های کلیدی: قفقاز، ایالات متحده آمریکا، روسیه، بازی بزرگ، هارتلند جدید

مقدمه

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشور روسیه به دلیل مشکلات داخلی برای مدت کوتاهی از توجه جدی به مسائل قفقاز بازماند. این موضوع که سبب خلاء ژئوپلیتیکی در این منطقه شد، فعالیت گسترده بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه، پاکستان و اسرائیل و نیز بازیگران جهانی مانند ناتو را به دنبال داشت. اما تعریف رهبران روسیه از قفقاز به عنوان «خارج نزدیک» و نیز پیوندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فدراسیون روسیه با جمهوری‌های جدید این مناطق باعث حساسیت و توجه جدی دوباره روسیه به این مناطق شد. از طرفی نفوذ کشورهای غربی و ناتو و در راس آنها ایالات متحده آمریکا از یک سو و تلاش غرب برای گسترش نفوذ خود (به طور مشخص در قالب ناتو) تعارض منافع و برخورد را میان روسیه و غرب اجتناب‌ناپذیر می‌کند. این قضیه باعث بوجود آمدن جنگ سرد جدیدی در قفقاز شده است.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پایان جنگ سرد در اروپا و همچنین پایان تقسیم‌بندی‌ها در عرصه جهانی بود. اما آیا می‌توان پایان جنگ سرد را در این سال پذیرفت؟ آیا نمی‌توان درجایی دیگر نشانه‌هایی از جنگ سرد را دید؟ بنابراین باید به دنبال

جنگ سرد دیگری گشت که پس از گذشت چند دهه باز دولت‌ها را به خود مشغول ساخته است. با این وجود برخی از تحلیل‌گران معتقدند دلیلی برای نگرانی وجود ندارد و جنگ سرد به آن وسعت و شکل گذشته هرگز تکرار نخواهد شد. این تحلیل‌گران یادآوری می‌کنند که در جنگ سرد جدید ایدئولوژی‌های آشتی‌ناپذیر و رقابت ابرقدرت‌های جهانی یا مسابقه تسلیحاتی شدید وجود ندارد (Mullerson, ۲۰۰۸: p۵۸۳).

فراتر از همه اینکه روسیه دیگر دارای امپراتوری گذشته خود نیست و دموکراسی سازی و ورود به اقتصاد بازار را آغاز کرده است که اینها همان ارزشهای جامعه غربی هستند. این افراد معتقدند که فاکتورهای تجاری و اقتصادی بیشتر از فاکتورهای امنیتی و ایدئولوژیک در جنگ سرد جدید نقش دارند اما بر اساس دلایلی که وجود دارد باید گفت این دیدگاه خوشبینانه و خام به نظر می‌رسد. یک تفسیر واقع‌گرایانه‌تر وجود دارد که معتقد است جنگ سرد جدید ریشه‌های عمیق‌تری دارد. جنگ سرد جدید ریشه‌های بهم پیوسته داخلی دارد که آن را سیستمیک می‌نامیم. بعلاوه این محرک‌های سیستمیک هر دو طرف را به سمت یک واگرایی و گروه‌بندی مداوم سوق می‌دهد. منابع کشمکش جدید می‌توانند در عناوینی چون امنیت ایدئولوژی و ژئوپلیتیک سازماندهی شوند. بعد امنیتی از ضعف دولت و اقتصاد روسیه پس از فروپاشی ناشی می‌شود که حتی این فدراسیون را در آستانه تجزیه قرار داد. بنابراین وقتی روسیه با یک ناتوی احیا شده و محاصره آشکار بعد از فروپاشی بلوک شوروی مواجه شد به طور طبیعی یک روش تدافعی در پیش گرفت که در غرب به عنوان یک دشمنی فزاینده از آن برداشت گردید. متأسفانه جهان در حال بازگشت به گذشته است.

فاکتور ژئوپولیتیکی جنگ سرد با رخداد‌های پیش آمده در اقتصاد جهانی که با شکست کمونیسم در روسیه و چین بوجود آمد تشدید شد. احیای این تمدن‌های باستانی که با انتقال آنها به کاپیتالیسم امکان پذیر می‌گردد، تنها موازنه مجدد توزیع قدرت جهانی

نیست، بلکه اساس تغییر در روابط میان روسیه و غرب است. روسیه و چین پدیده‌های بی نظیر در عرصه سیاست بین‌المللی آغاز هزاره سوم میلادی محسوب می‌شوند. در روسیه جدید حفظ امنیت و گسترش منافع بازرگانی و اقتصادی در اولویت قرار گرفتند. همانطور که همه قدرتهای غربی این اهداف را در اولویت قرار داده‌اند. این امر باعث اصطکاک منافع روسیه در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز با غرب شده است (جانسون، ۱۳۸۲: ص ۱۱).

روابط روسیه و آمریکا در دوره جنگ سرد

درباره روابط ایالات متحده و اتحاد شوروی در طول جنگ جهانی دوم این نکته حایز اهمیت است که این روابط صرفاً زائیده مقتضیات دوران جنگ بود و لذا به محض آن که دشمن مشترک از میان رفت، خصومت میان دو کشور از نو بروز کرد و موجب رویارویی آنها در دوران جنگ سرد شد. ایجاد هم‌پیمانی متفقین اساساً زائیده نیازهای مربوط به امنیت متقابل، همکاری و تماس‌های فزاینده در طول جنگ بود، و طبعاً نه تنها ادامه آنها در دوران پس از جنگ ناممکن به نظر می‌رسید، بلکه چشم‌انداز همزیستی مسالمت‌آمیز را از میان برد و جنگ سرد نیز زائیده سیاست‌هایی بود که پس از پایان جنگ اتخاذ شدند.

این امیدواری که همکاری ایالات متحده و شوروی در دوران جنگ بتواند در سال‌های پس از جنگ نیز دوام بیاورد در اواخر دهه ۱۹۴۰ بر باد رفت و به جای «رویای یک دنیا» و آشتی میان ملت‌هایی با نظام‌های اجتماعی متفاوت آرزوی روزولت، یک رابطه عمیقاً خصمانه میان ایالات متحده و اتحاد شوروی به وجود آمد و جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی را به همراه آورد. چرا اتحاد دوران جنگ فروپاشید و جنگ سرد در پیامد آن ظهور نمود؟

عده‌ای معتقدند شروع جنگ سرد صرفاً به علت کوتاهی شوروی در پایبندی به توافقات دوران جنگ و نیز جاه‌طلبی شوروی برای گسترش هر چه بیشتر کمونیسم (همچنین ضرورتی که آمریکا به لحاظ جلوگیری از این گسترش احساس می‌کرد) بود.

عده‌ای دیگر معتقدند که آمریکا به همان اندازه مسئول برپایی جنگ سرد بود که اتحاد جماهیر شوروی.

هدف‌های شوروی اصولاً تدافعی بودند و سیاست گذاران آمریکایی درک غلطی از این اهداف داشتند. همچنین هدف‌های آمریکا صرفاً مربوط به دفاع از آزادی و دموکراسی نبودند بلکه امپریالیسم اقتصادی آمریکا در سطح جهان را شامل می‌شد. هدف شوروی اما در راستای توسعه کمونیسم در سطح جهانی بود. به خصوص پس از شکست رژیم نازی و تقویت ارتش سرخ، استالین از فرصت فراهم شده در اواخر جنگ استفاده کرد تا کمونیسم را به اروپای شرقی گسترش دهد. پیدایش جنگ سرد زاییده ایستادگی قدرت‌های غربی و به ویژه تنها قدرتی که می‌توانست موج کمونیسم را عقب براند، یعنی ایالات متحده، در برابر شوروی بود. شوروی همچنین خواستار اشاعه کمونیسم به ایران و ترکیه و به طور کل خاورمیانه بود.

مسئله دیگر مورد شوروی مربوط به بمب‌های اتمی است. ایالات متحده طرح باروک را به شوروی پیشنهاد کرد اما شوروی این طرح را رد نمود. بر اساس طرح باروک، ساخت تمامی سلاح‌های اتمی باید تحت نظارت سازمان ملل باشد و این سازمان نیز تولید انرژی اتمی برای مقاصد صلح آمیز را تشویق کرده و تضمین می‌نماید که برای اهداف نظامی به کار گرفته نشوند. اما اتحاد شوروی طرح باروک را نپذیرفت و به جای آن پیشنهاد کرد که تمامی سلاح‌های اتمی نابود شوند و ساخت آنها در آینده ممنوع اعلام گردد.

ایالات متحده در سال ۱۹۴۵ - ۱۹۴۷ م از هیچ تلاشی برای نشان دادن حسن نیت خود به اتحاد شوروی فرو گذار نکرد اما شوروی این تلاش‌ها را دائماً رد کرد. شوروی سیاست توسعه طلبانه را در پیش گرفته بود و در مقابل ایالات متحده آمریکا سیاست سد نفوذ را پیشنهاد کرد تا از پیشروی توسعه طلبی شوروی جلوگیری نماید. البته نه به این

صورت که باعث جنگ شود بلکه با این منظور که شوروی را با بن بست روبرو سازد، تا زمانی که اتحاد شوروی از داخل اصلاح شود (ماه پیشانیان، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۱).

در سال ۱۹۴۷ نابسامانی اقتصادی در اروپای غربی، یک فرصت بسیار عالی را برای گسترش کمونیسم به این ناحیه، به ویژه در کشورهایی مانند فرانسه و ایتالیا که دارای احزاب کمونیست بزرگی بودند، فراهم می‌ساخت. به همین خاطر آمریکا برای جلوگیری گسترش کمونیست به اروپای غربی و نجات اقتصاد کشورهای اروپای غربی طرح مارشال را تهیه کرد که طبق آن، این کشور کمک‌های دلاری را در اختیار کشورهای اروپایی قرار می‌داد تا بتوانند مبادرت به خریداری مواد غذایی، مواد سوختی، ماشین آلات و سایر ضروریات به منظور جلوگیری از سقوط اقتصادی نموده و به سطحی از رشد اقتصادی پایدار دست یابند. طرح مارشال در عین حال که باعث تقویت اروپا به عنوان یک شریک بازرگانی ثروتمند ایالات متحده شد احتمال به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در اروپای غربی را کاهش داد.

در خصوص مسائل اقتصادی، روزولت در نظر داشت کمک‌های اقتصادی را برای بازسازی اقتصادی شوروی پس از پایان جنگ تخصیص دهد اما ترومن در پایان جنگ به کمک‌های آمریکا به شوروی در قالب قانون وام و اجاره به ناگهان پایان داد و به مدت ۶ ماه در ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶، به درخواست شوروی مبنی بر ۶ میلیارد دلار کمک اقتصادی برای دوران پس از جنگ، پاسخی نداد، و ادعا شد که این تاخیر در ارسال پاسخ، ناشی از یک اشتباه اداری بوده است (کولایی، ۱۳۸۵: ۱۹۶).

همچنین از شوروی دعوت شد که در طرح مارشال شرکت نماید، ولی شرایط طرح مارشال به نحوی بود که برای اتحاد شوروی قابل قبول نبود. در واقع هدف آمریکا در طول جنگ سرد این بود که نظام اقتصادی جهانی را به گونه‌ای بازسازی کند که ایالات متحده بر آن سلطه داشته باشد. سیاست ایالات متحده در مورد شوروی در سال‌های جنگ سرد،

بیشتر حالت تردید آمیز داشت و از اعتماد به نفس بسیار کمتری برخوردار بود. تماس‌های بین ایالات متحده و اتحاد شوروی در سطح مسائلی مانند تجارت، گردشگری و مبادلات تحصیلی، فرهنگی و علمی عملاً در اواخر دهه ۱۹۴۰ وجود نداشت و تصور مردم آمریکا از شوروی، از وضعیت «شوروی هم پیمان دلیر ما» به تصویری بسیار خصمانه در قالب «خطر سرخ» تبدیل شد.

تغییر تصور آمریکا از اتحاد شوروی تأثیر عمیقی در سیاست خارجی آن کشور به جا گذارد. تماس‌های شخصی میان شهروندان آمریکایی و شوروی، عملاً در هر سطحی متوقف شد و تجارت با شوروی تقریباً وجود نداشت. مقامات شوروی روی برنامه‌های رادیویی صدای آمریکا پارازیت انداختند. دیپلمات‌های آمریکایی در شوروی فقط مجاز بودند که تا مسافت کوتاهی از مسکو، رفت و آمد کنند. اتحاد شوروی به صورت یک جامعه کاملاً بسته در آمد.

طرز تفکر شوروی به این نتیجه انجامید که ایالات متحده، اتحاد شوروی را به عنوان «خطر سرخ» به شمار آورد، یعنی جایگزینی برای رژیم نازی. آمریکاییان بر آن شدند که اشتباهات دهه ۱۹۳۰ را تکرار نکنند، سیاست پیشین مبنی بر انزواگرایی آمریکا، به صورت یک آیین نادرست درآمد و از آن به عنوان نابخردی و خیانت یاد کردند. در دهه ۱۹۵۰، روحیه آمریکا از وضعیت امیدواری به کنار آمدن با شوروی، به اشتیاق جهاد گونه با خطر سرخ قویاً تغییر کرد. در واقع آمریکا در واکنش به خطر احساس شده از کمونیست شوروی، سه راه حل سیاسی را مد نظر قرار داد:

(۱) اتخاذ سیاست انزوای طلبی از جانب آمریکا؛

(۲) سرنگون کردن کمونیسم از راه توسل به زور؛

(۳) سد نفوذ توسعه طلبی شوروی.

ایالات متحده به جای اتخاذ یکی از دو سیاست افراط و تفریط انزواگرایی آمریکا و سرنگون کردن رژیم‌های کمونیستی، راه حل وسطی را در قالب سد نفوذ کمونیسم به کار گرفت. شالوده فکری این سیاست توسط جورج کنان در دفاع از یک سیاست سد نفوذ کمونیسم در درازمدت، صبورانه، ولی محکم و گوش به زنگ در برابر تمایلات توسعه طلبی شوروی پایه ریزی شد، با این اعتقاد که قدرت شوروی نیز همچون دنیای کاپیتالیست، به تعبیر شوروی، بذره‌های نابودی خویش را در درون خود می‌پرورد.

بازی بزرگ جدید در هارتلند جدید

بازی بزرگ نامی است که به رقابت‌های سیاسی و نظامی دو امپراتوری بزرگ قرن نوزدهم یعنی روسیه تزاری و پادشاهی بریتانیا در آسیای مرکزی و قفقاز داده شده است (Burk, ۲۰۰۵). این منطقه به علاوه‌ی افغانستان، در واقع محل تلاقی منافع دو قدرت روس و انگلیس به همراه امپراتوری آلمان و بعضی اوقات فرانسه بر سر کسب مستعمرات جدید در خارج از قاره اروپا و همچنین صیانت از هندوستان از سوی بریتانیای کبیر در برابر تجاوزات قدرت‌های دیگر بود. قفقاز به مثابه زمین بازی بزرگ قرن نوزدهم، بخش مهمی از منطقه بزرگ اوراسیا را شامل می‌شود که در تئوری معروف جزیره جهانی از مکیندر، به مثابه قلب زمین مطرح است. یعنی محلی که رهبری جهانی منوط به دست یابی و کنترل آن است. با وقوع انقلاب کبیر روسیه و پایان بازی بزرگ قرن در قفقاز، این ناحیه همچنان در طول دو جنگ جهانی و نیز در دوران جنگ سرد، به عنوان منطقه‌ای ژئواستراتژیک میان دو بلوک شرق و غرب ایفای نقش می‌نمود تا اینکه در اوایل دهه ۹۰ میلادی با پایان یافتن جنگ سرد در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این منطقه عرصه رقابت و بازی میان قدرت‌هایی گشت که از آن با عنوان بازی بزرگ جدید یاد می‌شود (کولای، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

بازی بزرگ جدید در اطراف دریای خزر در واقع شرح تازه‌ای از بازی بزرگ قرن نوزدهم و تکرار این بازی در فضای متفاوت قرن بیست و یکم می‌باشد. محیط حاکم بر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، نگرش مبتنی بر اهمیت جغرافیا را ارج می‌نهاد و بازی بزرگ نیز که یکی از بزرگترین فضاهای جغرافیای مربوط به این قرن در حال انجام بود، مطمئناً نمی‌توانست از این امر مستثنی باشد. پس مهمترین هدف در این بازی، ژئوپولیتیک بود. این درون مایه و ماهیت ژئوپولیتیکی بازی باعث گردیده بود تا بازیگران توجه خود را به بازی، نه به جهت اهیت محیط بازی (که عرصه قفقاز را در بر می‌گرفت) بلکه از آن جهت که این منطقه کنترل و دسترسی به مناطقی مانند هند و آب‌های گرم خلیج فارس را میسر می‌کرد، معطوف نمودند.

اما در بازی بزرگ جدید به نسبت بازی بزرگ قرن نوزدهم، زمین بازی گسترش یافته و تمامی کشورهای واقع در اوراسیای مرکزی و نواحی پیرامون خلیج فارس را شامل می‌شود. همچنین در این دور از بازی با تعدد و تنوع بازیگرانی مواجه هستیم که هر یک به فراخور توانایی‌ها و اهداف خود، نگاهی متفاوت به بازی و کشورهای واقع در زمین این بازی دارند. سومین تفاوت میان بازی بزرگ قدیم و جدید نیز به نقش کشورهای بازی می‌گردد که زمین شطرنج را در بازی بزرگ جدید تشکیل می‌دهند و نقش به مراتب موثرتری را نسبت به دور پیشین بازی بر عهده دارند (دامن پاک جامی، ۱۳۸۷: ۱۲).

بنابراین در بازی بزرگ جدید اهمیت محیط بازی جدی‌تر و شفاف‌تر گشته است. توجه به محیط بازی در بازی بزرگ جدید از سه منظر قابل تامل است. اول به لحاظ منابع انرژی نهفته در این ناحیه و اینکه جمهوری‌های قفقاز جنوبی دارای بزرگترین ذخایر نفت و گاز جهان هستند، دوم اینکه این کشورها نقشی کلیدی و حیاتی را در بازی بزرگ بر عهده داشته و یک طرف تعیین‌کننده محسوب می‌شوند و دلیل سوم، هارتلند جدید است

که در قلب جهان قدیم و حقیقت امر که در نواحی پیرامون دریای خزر و خلیج فارس نقطه حساسی از جهان را تشکیل می‌دهد (کولایی، ۱۳۸۴: ۱۵۸).

هارتلند جدید به مثابه عرصه رقابت روسیه و آمریکا

ایالات متحده در نظر دارد تا در قالب مناسبات اقتصادی، تغییراتی را در ساختارهای اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای حوزه قفقاز ایجاد کند تا ضمن جایگزین ساختن الگوهای اقتصاد آزاد و سرمایه داری با اقتصاد متمرکز دولتی، زمینه‌های لازم را برای نفوذ و همچنین کنترل ساختار حکومتی دولت‌های تازه استقلال یافته فراهم آورد (ترک زاد، ۱۳۸۲: ۱۳۶).

بر این اساس واشنگتن از زمان استقلال جمهوری‌های قفقاز تا کنون کمک‌های مالی بسیاری را در اختیار این جمهوری‌ها قرار داده است که اغلب در قبال همکاری آنها در واگذاری پایگاه‌های نظامی و مساعدت‌های سیاسی بوده است. میزان کمک‌های مالی ایالات متحده آمریکا به جمهوری‌های قفقاز جنوبی طی سال ۲۰۰۷ بر حسب نوع این حمایت‌ها در جدول زیر آمده است. این آمار گویای روند افزایش کمک‌های امنیتی و نظامی واشنگتن به دولتهای منطقه در قبال کاهش کمک‌های اقتصادی، اجتماعی و بشردوستانه از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۵ است.

| ارمنستان | آذربایجان | گرجستان | |
|----------|-----------|---------|-----------------|
| ۱۹/۲۰ | ۱۵/۵۸ | ۱۸/۸۸ | ارتقاء دموکراسی |
| ۴۱/۶۶ | ۲۰/۸۶ | ۳۴/۰۱ | اقتصادی اجتماعی |
| ۹/۴۰ | ۱۰/۶۶ | ۲۰/۰۳ | انسان دوستانه |
| ۱۷/۸۷ | ۴۰/۴۱ | ۷۵/۶۷ | امنیتی |
| ۶/۰۱ | ۱/۴۵ | ۴/۴۲ | سایر کمکها |

منبع (US Department of State, Jan, ۲۰۰۷)

روسیه نیز با وجود درگیری با مشکلات مالی و ضعف اقتصادی و تکنولوژیکی نسبت به غرب، در حال گسترش ابعاد نفوذ اقتصادی خود در قفقاز می‌باشد. قفقاز از مهمترین عناصر اتخاذ سیاست‌های مسکو در فضای پهناور شوروی سابق می‌باشد و بنابراین فدراسیون روسیه از همان آغاز استقلال جمهوری‌های قفقاز، تلاش‌های بسیاری را در جهت گسترش و تنوع تعاملاتش با جمهوری‌های این مناطق به کار بسته است (رودینتسکی، ۱۳۸۴: ۲۴۰).

سیاست روسیه در سطح بین‌المللی در اوراسیای مرکزی در چارچوب حساسیت‌ها و تلاش‌های آن کشور برای حفظ ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از کسب نفوذ قدرت‌های فرا منطقه‌ای در جمهوری‌های آسیای شوروی سابق قابل فهم است (جانسون، ۱۳۸۲: ۱۶۳). روابط نظامی - امنیتی روسیه با جمهوری‌های قفقاز طی سالهای اخیر به خوبی بیانگر این نگرش بوده است (Cornell, ۲۰۰۴: p۱۲۵).

این حساسیت پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از عمق و گستره بیشتری برخوردار شده است. با وجود اینکه ویلادیمیر پوتین، رئیس جمهوری پیشین و نخست وزیر کنونی روسیه، در ابتدا حضور غربیها را در اوراسیای مرکزی برای کشورش تهدید تلقی نمی‌کرد (Rumer, ۲۰۰۲: ۳۰)، اما به زودی و پس از روشن شدن برنامه‌های ایالات متحده و ناتو برای حضور بلند مدت نظامی در منطقه، شکاف‌ها، عمق بیشتری یافتند (کولایی، ۱۳۸۴: ۲۰).

در پاسخ به این حرکت غربی‌ها، بسیاری از روسها معتقدند که مسکو باید همه توان و امکانات خود را به کار گیرد تا منطقه در چارچوب حوزه نفوذ روسیه باقی بماند. گنادی سلزینف، رئیس دوامای روسیه نیز ضمن اعلام این نکته که مسکو نمی‌خواهد آمریکا پایگاه‌های نظامی متعددی در قفقاز داشته باشد تاکید کرد: «از نظر ژئوپلیتیکی حضور روسیه در قفقاز بسیار مهم است و باید به هر کاری دست بزیم تا این منطقه جایی هرچه مهمتر در سیاست خارجی ما پیدا کند» (Johnson, ۲۰۰۲: ۵۹).

اینکه تا چه زمانی دولت روسیه، حضور نظامی آمریکا در منطقه پیرامون دریای خزر و به اصطلاح حیات خلوت خویش را تحمل می‌کند، به درستی مشخص نیست. اما به نظر می‌رسد که پایگاه‌های آمریکایی در قفقاز بیشتر به استراتژی نظامی جدید ایالات متحده در خصوص حضور در مناطق حساس و استراتژیک جهانی مربوط باشد تا به نبرد ضد طالبان در افغانستان (Cheteria, 2005).

جدول زیر تعداد و پراکندگی پایگاه‌های نظامی روسیه و آمریکا در قفقاز را طی

سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد.

| گرجستان | آذربایجان | ارمنستان | |
|---------|-----------|----------|--------|
| ۱ | ۱ | - | آمریکا |
| - | ۲ | ۲ | روسیه |

منبع (US Department of State, Jan, 2007)

اصولا تا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، منابع انرژی منطقه حوزه دریای خزر و قفقاز، عمده منافع آمریکا در این منطقه را تشکیل می‌داد. با این وجود، باید گفت اکثر شرایطی که ایالات متحده را به سوی قفقاز سوق داد، پیش از این حملات شکل گرفته بودند که عمده دلیل آن وجود افغانستان در جنوب این منطقه به عنوان کشور پرورش دهنده تروریسم بود (وضعیتی که خود ایالات متحده نیز در بوجود آمدن آن شریک بود). اما به هر حال، این حملات، منافع ملی ایالات متحده در منطقه را برجسته ساخته است و سبب شد تا واشنگتن بر مشکلات عمیقی که گریبانگیر قفقاز شده بود، تمرکز کند. بدین ترتیب آمریکا به بهانه جنگ علیه تروریسم جهانی، حضور خود را در منطقه قفقاز به شدت تقویت کرد و با انعقاد چندین موافقت‌نامه‌ی نظامی با دولت‌های منطقه، کمک‌های اقتصادی و فنی خود را با این کشورها گسترش داد و عملا در روندهای امنیتی و نظامی منطقه درگیر شد.

سیاست خارجی آمریکا

با توجه به اینکه آمریکا، تاثیرگذارترین بازیگر در قلمرو جهانی است، درک بسیط از سیاست خارجی این کشور و فرآیند شکل‌گیری آن اهمیت پیدا می‌کند. در بررسی سیاست خارجی آمریکا، مخصوصاً در خارج از این کشور، یک نگاه تک بعدی حاکم است که این نگاه متشکل از سه طیف می‌باشد.

۱- گروهی عملکرد آمریکا را در صحنه جهانی بازتاب عملکرد رهبران این کشور قلمداد می‌کنند.

اگر سیاستمداران محافظه کار بر سر قدرت باشند، سیاست خارجی آمریکا را پیامد عملکرد رهبران جنگ طلب قلمداد می‌کنند. در صورتی که دموکرات‌ها در مصدر تصمیم‌گیری قرار بگیرند سیاست خارجی آمریکا را پیامد عملکرد رهبران خوشبین تصور می‌کنند. در همین چارچوب است که سیاست خارجی آمریکا در دوران رونالد ریگان و جورج دبلیو بوش جنگ طلبانه و سیاست‌های وودرو ویلسون و جیمی کارتر خوشبینانه نامیده می‌شوند.

۲- برخی از صاحب‌نظران، سیاست آمریکا را بازتاب خواست‌ها و نیازهای صاحبان سرمایه بیان می‌کنند. البته در زمانی که جمهوری‌خواهان بر اریکه قدرت هستند، این نگرش قدرت بیشتری می‌یابد.

۳- گروهی از کارشناسان سیاست خارجی آمریکا را برآیند اقدامات افراد و سازمان‌هایی می‌دانند که به سرزمین‌های خارج از آمریکا و به مردمی ورای مرزهای آمریکا وفادار و علاقه مند هستند و در جهت منافع آنان به سیاست خارجی آمریکا ماهیت می‌بخشند. برای تحقق یک درک وسیع باید توجه را به ماهیت نظام بین‌الملل، کیفیت حیات اجتماعی، خصلت روابط اقتصادی، ویژگی‌های ساختار سیاسی و فرهنگ سیاسی حاکم معطوف کرد (موسوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۲).

منافع ملی

سیاست خارجی در چارچوب منافع ملی شکل می‌گیرد. از این رو منافع ملی در سیاست خارجی آمریکا از ۱۸۹۸ پیوستگی و تداوم داشته است. منافع ملی آمریکا از تعامل و تلاقی چهار عنصر شکل می‌گیرد و بدین جهت منافع ملی آمریکا ثابت است و به همین روی تفاوتی نمی‌کند که کدامین حزب و گروه و فرد ریاست دولت را عهده دار باشد.

چهار عنصر شکل دهنده منافع ملی آمریکا عبارتند از: حیات و پیشینه تاریخی، وضعیت و موقعیت جغرافیایی، فرهنگ و ذهنیت ارزشی لیبرال و شرایط بین‌المللی. در حالی که عناصر فوق همیشگی هستند اما سیاست خارجی پویاست؛ زیرا شرایط جهانی به طور مداوم تغییر می‌کنند و تعریفی که رهبران از فرهنگ و ارزش‌های ملی دارند کاملاً استنباطی است (کولایی، ۱۳۸۴: ۷۸).

ایدئولوژی و یا جهان بینی رهبران تاثیر گذار در شکل دادن به سیاست خارجی آمریکا کاملاً بارز است. رهبران بر یک بستر فرهنگی و ارزشی به تصمیم‌گیری می‌پردازند و چگونگی تعریف آنان از وقایع و حوادث جهانی و نقشی که برای کشور خود در نظر می‌گیرند بازتاب جهان بینی آنان است. از این جهت نمی‌توان گفت که سیاست خارجی آمریکا غیرایدئولوژیک یا ایدئولوژیک است، بلکه در دوران هر رئیس‌جمهور با توجه به مولفه‌های متفاوت از چهار عنصر شکل دهنده منافع ملی بعضی پررنگ‌تر و بعضی کم‌رنگ‌تر پیگیری شده‌اند. در تعریف منافع ملی در دوران ریچارد نیکسون تاکید بیشتر بر شرایط جهانی بود (واریکو، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

بیل کلیتون توجه بیشتری به حیات تاریخی و ماهیت و ضرورت‌های داخلی جامعه آمریکا در تعریف منافع ملی نمود. جورج دبلیو بوش نقش متمایز تری به ارزش‌ها و جنبه‌های فرهنگی در تعریف منافع ملی اعطا کرد. منافع ملی آمریکا عبارت است از اشاعه سرمایه داری، اشاعه لیبرالیسم، اشاعه دموکراسی و ایجاد و حفظ و در صورت لزوم تغییر

نهادهای بین‌المللی است. این چهار مولفه شکل دهنده چارچوبی هستند که رهبران آمریکا می‌بایستی در بطن آن سیاست خارجی آمریکا را شکل دهند. آنچه تفاوت می‌کند این است که هر رهبری با توجه به شرایط جهانی، جهان بینی خود یا ضرورت‌های تاریخی، اولویت وسیع‌تری به یکی از این مؤلفه‌ها می‌دهد.

اهداف سیاست خارجی

در بستر تعریفی که رهبران از منافع ملی دارند، اهداف آمریکا در صحنه جهانی شکل می‌گیرند. اهداف از همان آغاز ماهیتی نفوذ گستر داشته است. در قرن نوزدهم هدف اصلی سیاست آمریکا مستحکم کردن موقعیت این کشور در خود قاره آمریکا بود که دکترین مونروئه چارچوب تئوریک آن را شکل داد. در قرن بیستم بعد از سقوط امپراتوری‌های اروپایی و وقوع جنگ جهانی دوم، سیاست خارجی آمریکا که به جهت انتقال مرکز تصمیم‌گیری و ثقل قدرت به آمریکا ماهیتی فراقاره ای یافت، سلطه را در سرتاسر جهان هدف قرار داد. دکترین ترومن نماد این نگرش در نیمه دوم قرن بیستم بود و دکترین بوش تداوم دهنده آن. اهداف همگی در جهت نهادینه سازی ذهنیتی است که رهبران آمریکا از مولفه‌های منافع ملی دارند.

به لحاظ مولفه‌های شکل دهنده منافع ملی، آمریکا سیاست جهان گستری را محوریت قرار داده است. دکترین بوش بازتاب الزامات بنیانی سیاست خارجی آمریکا بود و سیاست او تعیین روش‌ها، مشخص ساختن اولویت‌ها، شکل دادن به توجیهات و چگونگی مدیریت منابع و دستاوردها بوده است. همچنانکه خط مشی دولت جیمی کارتر و سیاست‌های ریچارد نیکسون ضرورت‌های اجتناب ناپذیر منافع ملی بودند.

اهداف آمریکا از حضور نظامی در قفقاز:

بعد از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر و در خلال عملیات نظامی در افغانستان، آمریکا به بهانه جنگ جهانی علیه تروریسم در قفقاز، در جمهوری گرجستان و در قفقاز حضور نظامی خود را تقویت کرد و با انعقاد چندین موافقتنامه نظامی با دولت‌های منطقه، کمک‌های اقتصادی و فنی خود را به این کشورها گسترش داد و عملاً در روندهای امنیتی و نظامی درگیر شد. کشورهای قفقاز به دلیل نزدیکی با افغانستان نقشی تعیین‌کننده در موفقیت عملیات نظامی آمریکا در افغانستان ایفا کردند و به مهمترین مسیر برای ارسال کمک‌های نظامی، بشردوستانه و کسب اطلاعات نظامی از اوضاع این کشور تبدیل شدند (کولایی، ۱۳۷۹: ۶۹).

اگرچه هنوز آمریکا نحوه‌ی حضور نظامی، مدت حضور و سطح انتظارات امنیتی خود را از کشورهای منطقه مشخص نکرده ولی آیا هدف، درگیری تمام عیار در روندهای نظامی و امنیتی است یا تنها هدف کمک به مبارزه با تروریسم و مقابله با قاچاق مواد مخدر می‌باشد؟ اما اظهارات اخیر مقامات کاخ سفید مبنی بر احتمال حضور درازمدت نظامی و تمدید قراردادهای نظامی با دولت‌های این منطقه و اعلان این حوزه به عنوان حوزه‌ی منافع حیاتی آمریکا، نشانگر اهداف کلان و راهبردی آن از حضور نظامی در این نقطه حساس از جهان است (دامن پاک جامی، ۱۳۸۷: ص ۶۲).

به اذعان بسیاری از تحلیلگران روسی هدف اصلی واشینگتن محاصره، مهار و انزوای روسیه، چین و ایران و کنترل منابع انرژی و مسیرهای انتقال آن به بازارهای بین‌المللی می‌باشد. این هدف زمانی روشن‌تر درک می‌گردد که به اهمیت این منطقه در توسعه اقتصادی و تأمین امنیت ملی کشورهای مذکور توجه کنیم. علاوه بر ملاحظات ژئوپلیتیک، وجود منابع عظیم انرژی و کانی و اشتراکات قومی، مذهبی و زبانی با مردمان

این مناطق، موجب شده که هرگونه تحول سیاسی در این منطقه، تبعات مهم امنیتی، اقتصادی و اجتماعی برای آنها به همراه داشته باشد. (موسوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۷).

آمریکا پس از برداشتن گام اول یعنی حضور نظامی، سعی دارد در مرحله‌ی بعدی در مسایل منطقه‌ای نقش‌آفرینی نماید و از این طریق حضور و جایگاه خود را در ترتیبات امنیتی که زمانی دور از دسترس به نظر می‌رسید، ارتقاء بخشد و ساختارهای نظامی و دفاعی کشورهای منطقه را از سیستم شرقی به غربی تبدیل نماید. بهترین آغاز برای این کشور، دخالت در روند مناقشات منطقه‌ای نظیر ناگورنو قره‌باغ، آبخازیا و اوستیای شمالی است. مسکو به عنوان مدیر سنتی این منازعات و به دلیل نفوذ در ساختارهای مورد مناقشه و داشتن ابزارهای لازم برای تغییر روندهای موجود، به عنوان یک طرف عمده مطرح است. لذا دولت آمریکا تلاش دارد تا در مناطقی که کرملین هنوز نقش اصلی و کنترلی دارد، به صورت تاکتیکی با این کشور همراهی نماید، تا در نهایت بتواند جایگاه هم‌تراز و برتر خود را پیدا کرده، منافع خاص خود را پیگیری نماید (موسوی و زارعی، ۱۳۹۱: ۱۸۵).

حضور نظامیان این کشور در گرجستان می‌تواند سرآغاز تأمین امنیت خط لوله باکو- جیحان تلقی شود. نیروهای آبخازی تحت تسلط مسکو همواره به عنوان تهدیدی جدی برای پروژه‌های انتقال انرژی از مسیر گرجستان مطرح بوده‌اند، اما استقرار نظامیان آمریکایی، ضامن امنیتی مناسبی برای رهبران تفلیس و باکو می‌باشد که جهت ورود به ساختارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی غربی تلاش می‌کنند و با عضویت در اتحادیه گوام قصد دارند نفوذ و کنترل مسکو را در منطقه کاهش دهند (موسوی و زارعی، ۱۳۹۱: ۱۸۹).

اهداف کشورهای قفقاز در حمایت از حضور نظامی آمریکا:

رهبران کشورهای این منطقه که سیاست‌های امنیتی و خارجی متضادی را تعقیب می‌کنند، انگیزه‌های مشترک و متفاوتی در حمایت از حضور نظامی آمریکا دارند. انگیزه‌های مشترک آنها در همکاری با آمریکا عبارتند از:

۱- **بهبود وضعیت اقتصادی:** اولین انگیزه نیاز مالی و اوضاع وخیم اقتصادی در این جمهوری‌ها است. آنها به کمک‌های اقتصادی آمریکا و سازمان‌های بین‌المللی برای بهبود مشکلات اقتصادی خود که زمینه‌ساز بسیاری از تهدیدات اجتماعی، اقتصادی و امنیتی علیه حاکمیت آنها می‌باشد، امید بسته‌اند. بعد از حضور نظام آمریکا کمک‌های فنی و اقتصادی این کشور به دولت‌های منطقه گسترش چشمگیری یافته است (یزدانی، ۱۳۸۵: ۴۷).

۲- **تثبیت و تقویت حاکمیت ملی:** اکثر این جمهوری‌ها دارای دولت‌های غیرانتخابی بوده و فاقد ساختارهای مدرن مدنی هستند، لذا امیدوارند که حضور نظامی آمریکا و حمایت این کشور موجب کاهش انتقادهای بین‌المللی در خصوص وضعیت حقوق بشر در این کشورها شود. اساساً با استقرار نظامیان آمریکایی، روند گسترش جامعه مدنی، دموکراسی و آزادی‌های مدنی در این کشورها تضعیف و زمینه سرکوب نیروهای مخالف، نهادها و مطبوعات مستقل فراهم شده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

۳- **سرکوب جنبش‌های اسلامی:** رهبران این کشورها امیدوارند شبه نظامیان مسلمان را که در آسیای مرکزی در دره فرغانه و در قفقاز در دره پانکیسی مستقر شده و با نیروهای القاعده در افغانستان ارتباط نزدیکی دارند و تهدید عمده‌ای علیه امنیت و حاکمیت آنها محسوب می‌شوند، سرکوب نمایند. با توجه به فقدان ساختارهای مطمئن امنیتی و نظامی در این جمهوری‌ها، آنها قادر به مقابله با این تهدیدات نیستند و ساختارهای امنیتی موجود در منطقه یعنی نیروهای دسته‌جمعی واکنش سریع^۱ و سازمان همکاری شانگهای^۲ نیز پاسخگوی نیازهای امنیتی آنها نمی‌باشد. نیروهای واکنش سریع که در ۲۵ مه سال ۲۰۰۱ در اجلاس رهبران کشورهای هم‌سود در ایروان تشکیل شده، فاقد آمادگی لازم بوده و به همکاری و مشارکت تمام دولت‌های منطقه نیاز دارند و بیشتر توسط کرملین

۱ . Collective Rapid Deployment Forces

۲ . Shanghai Cooperation Organization

هدایت می‌شوند. سازمان همکاری شانگهای نیز فاقد ساختار نظامی و دفاعی مشخص است. نیروهای نظامی روسی مستقر در منطقه نیز تاکنون نتوانسته‌اند مانع فعالیت‌های شبه-نظامیان مسلمان در این کشورها شوند. لذا بسیاری از رهبران این کشورها به حضور نظامی آمریکا به عنوان عامل ثبات می‌نگرند که می‌تواند ضمن کاهش این تهدیدات، زمینه توسعه اقتصادی آنها را در محیطی امن و مطمئن فراهم سازد (کروتین، ۱۳۸۴: ۶۱).

علاوه بر انگیزه‌های مشترک، این کشورها انگیزه‌های منحصر به خود در همکاری با آمریکا دارند. ازبکستان که در سه سال گذشته به دلیل ناتوانی در مبارزه با تروریسم مجبور به پذیرش چتر امنیتی مسکو گشته بود، با حمایت آمریکا می‌تواند ضمن حفظ استقلال خود به عنوان یک بازیگر عمده در منطقه ایفای نقش نماید (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۱۸).

قزاقستان اگرچه به دلیل مرز مشترک با روسیه و وجود اقلیت بزرگ روسی در این کشور، علاقه‌ای به تیره شدن روابط با کرملین ندارد، اما نسبت به سیاست‌های جاه‌طلبانه تاشکند نیز حساس بوده و مایل نیست که این جمهوری در همکاری با آمریکا نقش مهم‌ترین بازی نماید. لذا برای حفظ حاکمیت خود در مقابل کرملین و تعادل در روابط با ازبکستان با آمریکا همکاری می‌نماید. گرجستان نیز که نسبت به حضور نظامی روسیه در خاک خود نگران است و آن را عاملی جهت تضعیف حاکمیت خود می‌داند، به حضور نظامی آمریکا به عنوان ابزاری برای تقویت حاکمیت و استقلال خود و اتخاذ سیاست‌های مستقل‌تر در عرصه سیاست خارجی می‌نگرد. تاجیکستان و قرقیزستان نیز امیدوارند که حضور نظامی آمریکا ضمن ایجاد تعادل در مقابل مسکو و چین، به برقراری ثبات و توسعه اقتصادی آنها کمک نماید (متقی، ۱۳۸۴: ۳۱۲).

واکنش روسیه نسبت به حضور نظامی آمریکا در قفقاز:

واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر موجب تحولات گسترده جهانی و منطقه‌ای شد که مسکو برای آن آمادگی نداشت، لذا در موضعی انفعالی تنها نظاره‌گر حضور تدریجی آمریکا در

قفقاز بود. روسیه اگرچه با اکراه و به دلیل منافع مشترک با واشنگتن در سرکوب طالبان، کنترل تروریسم و مبارزه با قاچاق مواد مخدر با حضور نظامی این کشور در حیات خلوت خود رضایت داد، اما بعد از پایان جنگ در افغانستان وضعیت متفاوتی به وجود آمد. در دهه‌ی گذشته، سیاست کرملین در این منطقه، حفظ و توسعه‌ی منافع سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی خود بوده است، بدون اینکه فشار زیادی بر اقتصاد روسیه تحمیل شود. اساساً برقراری توازن میان اهداف و امکانات این کشور بسیار مشکل بوده است (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۲).

اما روند تدریجی حضور نظامی آمریکا بازی با حاصل جمع صفر است که به ضرر روسیه تمام خواهد شد. این امر بیانگر ناکامی مقامات روسی در جلوگیری از نفوذ غرب است. بعد از انتخاب پوتین این کشور توانسته بود به بهانه تهدید طالبان و تروریسم نفوذ خود را در قفقاز گسترش داده، دولت‌های منطقه را به پذیرش چتر امنیتی خود متقاعد سازد. اما بعد از ۱۱ سپتامبر توازن در این منطقه به هم خورده و دیگر قفقاز حیات خلوت مسکو محسوب نمی‌شود (سیدی اصل و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴).

روسیه به خاطر همکاری و حمایت از عملیات نظامی آمریکا در افغانستان توانست امتیازات محدودی کسب نماید و آمریکا به طور ضمنی از پیوستن این کشور به سازمان تجارت جهانی حمایت کرد، مواضع غرب در قضیه‌ی چین تا حدودی تعدیل شد و با عضویت این کشور در ناتو موافقت گردید، اما به تدریج اعتراضات در این کشور نسبت به حضور نظامی آمریکا در قفقاز در حال افزایش است. به طور کلی دو نوع دیدگاه در این خصوص وجود دارد:

۱- **حمایت از اتحاد روسیه با آمریکا:** طرفداران این دیدگاه مدعی هستند که زمان جنگ سرد سپری شده و اکنون دو کشور منافع و تهدیدات مشترکی دارند که از جنوب شرق اوراسیا ناشی می‌شود. عواملی نظیر جدایی‌طلبی قومی، جنبش‌های تندرو مذهبی،

برخوردهای قومی - مذهبی، دولتی‌های بی‌ثبات و تغییرات جمعیتی در شرق دور و در جمعیت مسلمانان، مهمترین تهدیدات علیه امنیت و تمامیت ارضی روسیه هستند. جمعیت روسیه در دهه‌ی گذشته از ۱۵۱ میلیون نفر به ۱۴۵ میلیون نفر کاهش یافته است، در حالی که جمعیت کشورهای مسلمان که از سمت جنوب با این کشور همجوار هستند، ۲۵۵ میلیون می‌باشد و تا ۲۰ سال دیگر به ۴۵۰ میلیون نفر خواهد رسید. جمعیت چین نیز با ۱/۳ میلیارد نفر، نزدیک به ۱۰ برابر جمعیت روسیه است و این در حالی است که جمعیت مناطق شرقی روسیه به دلیل مهاجرت به سمت مرکز در حال کاهش است و پکن سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ای برای نفوذ به این مناطق دارد. بنابراین، ملاحظات ژئوپلیتیک و امنیتی مشترک ایجاب می‌کند تا مسکو و واشنگتن روابط نزدیک‌تری با یکدیگر برقرار سازند، چون روسیه آترناتیو دیگری به جز اتحاد با آمریکا ندارد (مومنی، ۱۳۸۴: ص ۳۳).

همکاری استراتژیک با چین تنها تا زمانی ادامه می‌یابد که چین از نظر اقتصادی و نظامی توانایی مقابله با آمریکا را در منطقه آسیا- پاسفیک و با روسیه در خاور دور نداشته باشد، لذا به محض رسیدن به این توانایی به همکاری خود با مسکو خاتمه می‌بخشد (موسوی ۱۳۸۱: ۲۶۴).

تلاش برای ایجاد یک مرکز قدرت جدا از غرب و براساس همکاری با جمهوری‌های به جا مانده از اتحاد جماهیر شوروی از نظر اقتصادی عملی نیست. همکاری استراتژیک با اتحادیه اروپا و تلاش برای تبدیل این اتحادیه به یکی از ستون‌های مستقل سیاست جهانی و حمایت از جدایی منافع اروپا و آمریکا به دلیل وجود منافع مشترک و راهبردی میان اروپا و آمریکا خیال و توهمی بیش نیستند و اصولاً اروپا منفعی در تأمین امنیت مرزهای روسیه با کشورهای غیراروپایی ندارد (مومنی، ۱۳۸۴: ۳۴).

تحولات اخیر یک فرصت تاریخی برای ایجاد ائتلاف درازمدت میان روسیه و آمریکا ایجاد کرده که نیازمند تغییر در سیاست‌های مسکو در مقابل واشنگتن می‌باشد.

گسترش ناتو از اوراسیا تا آمریکای شمالی که روسیه و ژاپن را نیز شامل شود، قوی‌ترین عامل تضمین‌کننده صلح جهانی و مهمترین اهرم بازدارنده در مقابل کشورهای آسیایی است که به دنبال برقراری هژمونی منطقه‌ای و جهانی می‌باشند (کاظمی، ۱۳۸۲: ۱۶۶).

۲- مخالفت با حضور نظامی آمریکا در قفقاز: برخلاف گروه اول، بسیاری از

نمایندگان دوما، سیاستمداران و نظامی‌عالیرتبه روسی صراحتاً با حضور نظامی درازمدت آمریکا در قفقاز و همکاری این کشور با کاخ سفید مخالف بوده، نسبت به سیاست‌های منفعلانه دولت پوتین در این زمینه معترض هستند. از نظر آنها هدف اصلی آمریکا، محاصره روسیه و قطع نفوذ این کشور بر منابع عظیم انرژی می‌باشد. موفقیت آمریکا، روسیه را با یک کابوس راهبردی خطرناک مواجه کرده، در نتیجه شرکت‌های روسی موقعیت برتر خود را در توسعه حوزه‌های نفتی و انتقال منابع انرژی از خاک این کشور از دست خواهند داد. مخالفان همکاری با آمریکا مدعی هستند که این کشور در دوستی با روسیه صداقت ندارد و تنها به دنبال اهداف خاص خود در منطقه می‌باشد. اگر تاکنون غرب در خصوص گسترش بیشتر ناتو به مرزهای روسیه تردید داشته، به دلیل واکنش غیرقابل پیش‌بینی کرملین بوده است، اما با واکنش‌های همراه با مماشات دولت پوتین در قبال تحولات اخیر، غرب جسارت بیشتری یافته و دیگر توجهی به منافع این کشور نخواهد کرد (مومنی، ۱۳۸۴: ص ۳۷).

مشارکت روسیه با آمریکا در حمله به افغانستان، در آینده روسیه را دچار مشکلات متعددی ساخته و دولت پوتین را با چالش‌های عمده‌ای مواجه خواهد ساخت؛ زیرا در مسیری گام برداشته که یا بایستی با غرب همراهی کند و یا مخالفت‌های جدی با آن نماید که در هر دو صورت به ضرر این کشور تمام خواهد شد. در حالت اول، روسیه دیگر یک قدرت منطقه‌ای هم نخواهد بود و آمریکا به طور روزافزونی در پی محدود نمودن آن برخواهد آمد و در حالت دوم نیز توان رویارویی با غرب را نداشته، دچار مشکلات عمده

سیاسی و اقتصادی خواهد شد. برخلاف واکنش‌های تند مقامات و رسانه‌های روسی، پوتین با تلطیف موضع این کشور در برابر مسأله‌ی حضور نظامی آمریکا در قفقاز، آن را در برقراری ثبات و امنیت که این کشور به تنهایی قادر به برقراری آن نیست، سودمند می‌داند (قابضی، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

پیامدهای حضور نظامی آمریکا در قفقاز:

هنوز زود است که پیامدهای حضور نظامی درازمدت آمریکا را در قفقاز پیش‌بینی کرد؛ اما در هر حال تبعات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک آن ممکن است منجر به ترسیم مجدد خطوط نفوذ کشورهای منطقه نظیر ایران، روسیه، ترکیه، چین و آمریکا گشته، عصر جدیدی در بازی بزرگ برای کنترل منابع انرژی و مسیرهای انتقال آن به بازارهای بین‌المللی آغاز گردد که در محیط جدید ژئوپلیتیک، در واقع روسیه و ایران هستند که باید بیشترین تغییر را در سیاست‌های امنیتی و خارجی خود به عمل آورند (شفاعی، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

استراتژی دولت روسیه مبنی بر بازیافت توان اقتصادی و تکنولوژیک جهت حضور در عرصه بین‌المللی و بدهی چند میلیارد دلاری به آمریکا و حفظ وحدت فدراسیون روسیه از موانع اصلی بازدارندگی این کشور در واکنش به حضور نظامی آمریکا در منطقه بوده است. بعد از ۱۱ سپتامبر، روابط مسکو و واشنگتن بسیار به یکدیگر نزدیک شد که بسیاری از تحلیلگران آن را شروع دوران جدیدی در روابط دو کشور نام نهادند. در حقیقت مسکو که در مقابل سرعت تحولات در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای بعد از ۱۱ سپتامبر غافلگیر شده بود، بر سر دوراهی خطرناکی قرار گرفت. روسیه یا باید در مقابل آمریکا ایستادگی می‌کرد (که از نظر اقتصادی و تکنولوژیک قادر به انجام آن نبود) و یا در مقابل وعده دریافت کمک‌های اقتصادی با غرب همراهی کرده، به حضور نظامی آمریکا در حیات خلوت خود رضایت می‌داد (موسوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۹).

به طور کلی سیاست این کشور همانند سلف خود (اتحاد جماهیر شوروی) بر عملگرایی صرف متکی است و اهل داد و ستد بوده و در مقابل کسب امتیازات بیشتر حاضر به تغییر در اهداف امنیتی و خارجی خود می‌باشد. اگر نرمش و انعطاف دولت پوتین را در مقابل حضور نظامی آمریکا نوعی همراهی و سازش پنهانی بر سر تقسیم منافع تفسیر نکنیم، این امر نشانگر ضعف سیاستگذاری و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی این کشور است که ریشه در بحران هویت بعد از فروپاشی شوروی در جامعه روسیه دارد.

از تبعات مهم دیگر حضور نظامی آمریکا تبدیل این کشور به یک بازیگر عمده در دریای خزر و افزایش میزان تأثیرگذاری آن بر روند تکمیل رژیم حقوقی این دریا می‌باشد. سخنان استیون‌مان، نماینده ویژه آمریکا در امور دریای خزر و همچنین نظرات وی در اجلاس حقوقی دریای خزر که با شرکت کارشناسان کشورهای ساحلی در مسکو برگزار شد، مبنی بر بهره‌برداری از منابع زیر بستر دریا قبل از تکمیل رژیم حقوقی و عدم انتظار شرکت‌های نفتی غربی برای این امر، در این راستا قابل ارزیابی است (موسوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۰).

پیامد دیگر حضور نظامی آمریکا، افزایش نقش این کشور در حل و فصل بحران‌ها و مناقشات منطقه‌ای همچون بحران ناگورنو قره‌باغ می‌باشد که ممکن است منجر به ظهور فرمول‌های جدیدی در حل منازعات و یا موجب افزایش رقابت میان کشورهای منطقه و تشدید مناصمات گردد. در خصوص واکنش احتمالی چین نیز لازم است یادآوری شود که این کشور به دلیل حمایت طالبان از جدایی طلبان اویغور^۱ در استان‌های شمالی چین نظیر سین‌کیانگ^۲، با انجام حمله آمریکا به افغانستان رضایت داد. اما با حضور درازمدت نظامی این کشور به خصوص در قالب ناتو و در کنار مرزهای آن شدیداً نگران است.

۱. Uighur

۲. Xinjiang

پایگاه مناسب در قرقیزستان که نظامیان آمریکایی در آن مستقر شده‌اند، در ۲۵۰ مایلی مرز این کشور قرار دارد. حضور نظامی درازمدت آمریکا ممکن است منجر به تغییر جهت راهبرد این کشور از تأکید بر همکاری‌های اقتصادی با کشورهای منطقه به همکاری‌های نظامی و امنیتی گردد (ریچارد، ۱۳۸۷: ۱۷۶).

ضروری است تأکید شود که با توجه به اهمیت منطقه به دلیل ملاحظات ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک برای جمهوری اسلامی ایران، حضور آمریکا احتمالاً موجب تحدید میدان فعالیت سیاست خارجی کشورمان خواهد شد. تأکید پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در هنگام دیدار از شهر مرزی آستاراخان در ساحل دریای خزر، مبنی بر برگزاری مانور نظامی گسترده این کشور در تابستان سال جاری در این دریا و تأکید بر انجام معاملات دوجانبه در صورت عدم دستیابی به راه‌حل کلی در دریای خزر، یک روز پس از اجلاس سران کشورهای ساحلی در عشق‌آباد و همراهی ترکمنستان با روسیه در خصوص حل رژیم حقوقی دریای خزر به صورت دوجانبه، نشانگر شروع روند خطرناکی در این دریا می‌باشد که با توجه به حضور نظامی آمریکا ممکن است تبعات منفی گسترده‌ای برای منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به دنبال داشته، منجر به تشدید نظامیگری در دریای خزر گردد (ریچارد، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

سیاست خارجی روسیه

الف- آتلانتیک‌گرایان

در اواخر دوره اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه پس از شکست کودتای اوت ۱۹۹۱ یلتسین، کوزیرف، یاولینسکی و چرنومردین مهمترین افراد گفتمان آتلانتیک‌گرایی بودند (Kuchins and Zevelev, ۲۰۱۲: ۱۴۸-۱۴۹).

براساس این گفتمان برای اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی، روسیه به حسن نیت و حمایت غرب نیازمند است و همگرایی با تمدن غربی به روسیه جایگاه شایسته‌ای در سازمان‌های بین‌المللی مانند گروه ۷، صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل متحد می‌دهد (ثقفی عامری ۱۳۸۹: ۱۱).

پرهیز از هرگونه تقابل و تضاد با هنجارهای دموکراتیک غرب و توسعه روابط با آن و عدم درگیری در مسائل آسیای مرکزی و قفقاز از دیگر ویژگی‌های آتلانتیک‌گرایی بود. استانکوویچ مشاور سیاسی یلتسین معتقد بود که اروپایی شدن، عضویت در اقتصاد جهانی و عضویت در گروه کشورهای صنعتی برای روسیه نوعی اعتبار و مزیت است. علاوه بر عضویت در نهادهای اقتصادی غرب، آتلانتیک‌گرایان حتی عضویت در نهادهای امنیتی چون ناتو را نیز توصیه می‌کردند (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۷۹: ۴۷).

در دوره‌ای که این گفتمان بر سیاست خارجی روسیه مسلط بود، روابط بسیار نزدیکی میان مسکو و واشنگتن وجود داشت. روسیه در مسائل مختلف چون بحران خلیج فارس و بالکان از آمریکا و غرب حمایت می‌کرد. اگرچه سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۱ دوره حاکمیت این گفتمان بود، اما کم و بیش تا سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۵ دوام یافت. در این گفتمان غرب دوست و جهان اسلام دشمن تلقی می‌شد (کولایی، ۱۳۸۴: ۹۰).

گفتمان اوراسیا گرایی

براساس این گفتمان، روسیه کشور آسیایی-اروپایی است و گرایش گسترده آن به غرب موجب نادیده گرفتن بخش مهمی از منافع و اولویت‌های آن می‌شود. برای ایجاد تعادل میان دو بعد وجودی کشور در اروپا و آسیا، بایستی روابط با کشورهای شرقی (چین، هند و دولت‌های خاورمیانه) نیز مد نظر قرار گیرد، هر چند که به خاطر جهت‌گیری سیاسی هواداران این نگرش در برابر آتلانتیک‌گرایان، اوراسیا گرایی به نوعی ضدیت با غرب تلقی می‌شد، اما درون مایه آن برقراری نوعی توازن میان شرق و غرب است (Lo, 2002: 18-19).

از نظر اوراسیا‌گرایان، روسیه قدرتی بزرگ و دارای منافع دائمی و نه دوستان دائمی است که باید روابط خود را با غرب به دور از هرگونه رویا پردازی دنبال کند و در جستجوی جایگاهی مناسب به عنوان یک قدرت بزرگ در سطح جهانی باشد (بهشتی پور، ۱۳۸۷: ۵۹).

مخالفت با نظام بین‌المللی تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی قدرتهای بزرگ از دیگر عناصر گفتمان مذکور است. همچنین برخلاف آتلانتیک‌گرایان، جهان اسلام را نه یک تهدید بلکه عرصه‌ای برای همکاری و نقش‌آفرینی می‌دانستند. گفتمان اوراسیا‌گرایان طی سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۹ بر سیاست خارجی روسیه مسلط بوده است (کولایی، ۱۳۸۹: ۱۱).

گفتمان ملی‌گرایان

گفتمان ملی‌گرا در مخالفت با آتلانتیک‌گرایان به اوراسیا‌گرایان نزدیک شده است. ظهور این گفتمان بیشتر در دومای روسیه بوده است. ضدیت با آمریکا و سیاست خارجی دنباله‌رو آن، بازگشت به عظمت دوران شوروی، احیای مظاهر دوران شوروی و تزاری، اعاده قدرت مسکو در جمهوری‌های جدا شده از روسیه و ورود به مسائل منطقه بالکان و خاورمیانه از مهمترین هدف‌های مطرح شده از سوی ملی‌گرایان است. مهمترین شخصیت این دیدگاه ژیرینوفسکی است. ملی‌گرایی روسی در شکل افراطی آن، بیشتر رنگ اسلاوگرایی می‌گیرد و از این رو در بسیاری از متون، آن را با اسلاوگرایی یکی می‌دانند (کولایی، ۱۳۸۸: ۳۱).

با توجه به وجود گفتمان‌های یاد شده در سیاست خارجی روسیه و این که در متن گفتمان آتلانتیک‌گرایی، سیاست خارجی روسیه در جهت همکاری با غرب حرکت می‌کرد و در دوره برتری گفتمان اوراسیا‌گرایی، رفتارهای سیاست خارجی روسیه نسبت به غرب رقابت‌جویانه‌تر از گذشته شد، می‌توان نوعی ارتباط منطقی میان وجود یک گفتمان و

جهت گیری‌ها و رفتارهای همسان با آن یافت. اما مشکلاتی در این تحلیل وجود دارند (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۳۳).

نخست اینکه در تمام دهه ۱۹۹۰ پست‌های مهم دولتی در دست مقام‌های روسیه بدون تغییر باقی مانده و از نوعی ثبات برخوردار بودند. با وجود جایگزینی کوزیرف (نماد گفتمان آتلانتیک گرایی) با پریماکف (نماد گفتمان اوراسیا گرایی) اما همچنان یلتسین قدرت مهم تأثیر گذار بر کل سیاست‌ها بود.

دوم اینکه اگرچه سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۹ مهمترین دوره رقابت جویی روس‌ها با غرب بود، اما سردمداران این جریان چون ولادیمیر پوتین، کسانی بودند که به وسیله حمایت یلتسین و با حمایت بخش مهمی از آتلانتیک گرایان منصوب و یا انتخاب شده و از حمایت‌های بعدی آنها نیز برخی از اسلاو گرایان و ملی گرایان برخوردار شدند.

ب) سند استراتژی سیاست خارجی روسیه

سند تدبیر سیاست خارجی روسیه مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها درباره محتوا و حوزه‌های اصلی فعالیت‌های سیاست خارجی این کشور می‌باشد

(Ministry of Foreign Affairs of the Russian Federation, ۲۸ June ۲۰۰۰).

پایه حقوقی این سند، قوانین فدرال و دیگر مقررات دولت روسیه است که کارکرد نهادهای فدرال قدرت دولتی را در عرصه سیاست خارجی تنظیم می‌کند. همچنین، اصول و هنجارهای شناخته شده در حقوق بین‌الملل و قراردادهای بین‌المللی روسیه و نیز سند تدبیر امنیت ملی روسیه که به موجب فرمان شماره ۲۴ ریاست فدراسیون روسیه در ۱۰ ژانویه سال ۲۰۰۰ به تصویب رسیده است، از دیگر پایه‌های سند تدبیر سیاست خارجی فدراسیون روسیه هستند (کروتین، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

اولویت نخست سیاست خارجی روسیه حمایت از منافع افراد و جامعه است و در چارچوب آن کوشش‌های فراگیر برای دست یابی به هدف‌های اصلی زیر انجام شود:

۱. تضمین امنیت پایدار و مطمئن برای حفظ و استحکام بخشی حاکمیت و تمامیت سرزمینی آن به منظور دستیابی به جایگاهی محکم و استوار و معتبر در جامعه جهانی، که با منافع روسیه به عنوان قدرتی بزرگ و یکی از مراکز تأثیر گذار و صاحب نفوذ در جهان جدید همخوانی داشته و برای رشد قابلیت‌های سیاسی، اقتصادی، فکری و روحی آن ضرورت دارد.

۲. اثر گذاری بر روندهای عمومی جهانی با هدف شکل دادن به یک نظم عادلانه، مردم سالار و مبتنی بر قواعد شناخته شده حقوق بین‌الملل (از جمله هدف‌ها و اصول منشور سازمان ملل) در جهان و روابط منصفانه و توأم با همکاری میان دولت‌ها.

۳. ایجاد شرایط خارجی مطلوب برای توسعه پایدار روسیه، بهبود وضعیت اقتصادی آن، ارتقای سطح زندگی مردم، انجام موفقیت آمیز تحولات مردم سالار، تقویت پایه‌های قانون اساسی و رعایت حقوق و آزادی‌های فردی.

۴. تشکیل کمربندی از همجواری مسالمت آمیز پیرامون مرزهای روسیه و تلاش برای نابودی زمینه‌های تنش و درگیری و پیشگیری از پیدایش مشکلات در مناطق نزدیک به روسیه.

۵. تلاش در جهت همزیستی، تفاهم و منافع مشترک با کشورهای خارجی و مؤسسات بین‌المللی در جهت حل مشکلات مربوط به منافع ملی روسیه و ایجاد ساختاری همکاری جویانه و مشترک در روابط میان متحدین، که شرایط همکاری بین‌المللی را بهبود بخشد.

۶. انجام هرگونه حمایت از حقوق و منافع شهروندان روسیه و روس‌های ساکن در خارج از کشور و ترویج و تشویق نگرش خوش بینانه نسبت به روسیه در جهان و تلاش برای گسترش زبان و فرهنگ مردم روسیه در میان سایر کشورها (کولایی، ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۲۶).

ج) جهان جدید و سیاست خارجی روسیه:

جهان جدید تحولاتی اساسی و پویا را از سر گذرانده است که بر منافع دولت روسیه و شهروندان آن بسیار تأثیر گذار است. روسیه عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد است و دارای قابلیت‌ها و منابع مهمی می‌باشد. روسیه روابط گسترده خود را با کشورهای مهم جهان حفظ کرده و تأثیر زیادی در شکل‌گیری نظام جهانی جدید دارد. تحول روابط بین‌الملل، پایان درگیری‌ها و منازعات، خاتمه جنگ سرد و پیشرفت اصلاحات در روسیه امکان همکاری را در صحنه جهانی افزایش داده است. با وجود اینکه قدرت نظامی همچنان اهمیت خود را در معادلات بین‌المللی حفظ کرده است، اما عوامل اقتصادی، سیاسی، علمی، فنی، زیست محیطی و اطلاعاتی نقش بسیار مهمی بازی می‌کنند. در حال حاضر مؤلفه‌های عمده قدرت ملی روسیه را مجموعه‌ای از توانایی‌های فکری، اطلاعاتی و ارتباطی آن، سطح رفاه و آموزش، سهم ترکیب منابع علمی و تولیدی، تمرکز سرمایه مالی و گستره پیوندهای اقتصادی را در بر می‌گیرد. با توجه به وجود برنامه‌ای گسترده برای شکل‌دهی به یک ساختار تک قطبی، که در آن آمریکا از نظر مسائل اقتصادی و نظامی نقش قدرت غالب را بازی می‌کند؛ اقدامات یک جانبه می‌تواند وضعیت بین‌المللی را بی‌ثبات ساخته، تشنج و مسابقه تسلیحاتی را دامن زده و برخورد میان ملت‌ها و نیز کشمکش‌های ملی مذهبی را افزایش دهد. استفاده از روش‌های قدرت مدار و دور زدن ساز و کارهای موجود حقوق بین‌الملل نمی‌تواند مشکلات اجتماعی، اقتصادی، قومی و سایر مسائلی که موجب درگیری و کشمکش را فراهم می‌آورند، حل کند و تنها پایه نظم و قانون را تضعیف می‌سازد (مرادی، ۱۳۸۵: ۸۹).

روسیه برای ایجاد نظامی چند قطبی در روابط بین‌المللی که به طور واقعی بیانگر تنوع جهان جدید و همراه با منافع بی‌شمار در آن باشد، تلاش می‌کند با در نظر گرفتن منافع متقابل، تضمین‌کننده تأثیر و قابلیت اطمینان این نظم جهانی است. نظم جهانی قرن ۲۱ باید بر سازوکارهای حل و فصل جمعی مسائل مهم و اولویت دادن به قانون و مردم سالار ساختن گسترده روابط بین‌الملل مبتنی باشد.

در این راستا تقویت بیشتر دولت روسیه، تحکیم جامعه مدنی و دستیابی به رشد اقتصادی با ثبات اهمیت زیادی دارد. روسیه توانسته است در دو دهه گذشته از امکانات بیشتری برای همکاری بین‌المللی استفاده کند و در نتیجه تغییرهای اساسی در این کشور فراهم آمده است. روسیه گام‌های بلندی را برای پیوستن به نظام روابط اقتصادی جهانی برداشته و به برخی از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی پرنفوذ پیوسته است. روسیه از طریق تلاش‌های گسترده موفق به تقویت موضع خود در شماری از حوزه‌های اساسی در صحنه جهانی شده است (ماه پیشانیان، ۱۳۸۹: ۳۴).

در ابتدای دهه ۱۹۹۰ م که روسیه در تکان‌های پیوستن به غرب بود، جمهوری‌های بر جا مانده از شوروی اهمیت چندانی برای روسیه نداشتند. اما واکنش کشورهای اروپایی و آمریکا و تحولات داخلی موجب شد تا واژگانی چون خارج نزدیک و حیات خلوت روسیه جایگاه مهمی را در ادبیات سیاسی مسکو پیدا کرده و سرچشمه رفتارها و اقداماتی عملی و عینی بعدی شدند. این موضوع پس از جدی شدن بحث گسترش ناتو به شرق و سپس بحران دوم چین منجر به تصویب سند استراتژی سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۰ شد که منطقه قفقاز را در اولویت سیاست‌های خارجی روسیه قرار می‌داد. هر چند با حضور و استقرار نظامی آمریکا در برخی کشورهای منطقه طی دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برای مدتی گمان می‌رفت که از حساسیت‌های مسکو نسبت به منطقه کاسته شده، اما به دنبال تحولات گرجستان موجهی از نگرانی نسبت به تحولات منطقه در مسکو ایجاد

شد و در سال‌های اخیر در دکتترین نظامی روسیه از مفهوم ضربات پیشگیرانه برای مقابله با تهدیدات احتمالی استفاده می‌شود (ماه پیشانیان، ۱۳۸۹: ۳۸).

در بین تصمیم‌گیرندگان روسیه این ذهنیت وجود دارد که ناتو و ایالات متحده به ظاهر خواهان همکاری اما در پشت پرده خواهان تضعیف روسیه و به عقب راندن نفوذ آن کشور در مناطق تحت نفوذ روسیه است می‌باشند (Adomeit, ۲۰۰۷: ۳۴).

روسیه و جمهوری‌های خارج نزدیک

پس از آن که جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی از آن جدا شده و استقلال خود را اعلام کردند تا دو سال بعد که روسیه از زیر بار امپراتوری شوروی رها شده بود، نگاه روس‌ها به دولت‌های تازه استقلال یافته به عنوان همسایگانی مستقل بود و منافع ملی روسیه در همکاری با آن‌ها به عنوان شرکای مناسب تعریف می‌شد. اما به تدریج این نگاه تغییر یافت. به ویژه از سال ۱۹۹۳، ملی‌گرایان افراطی و کمونیست‌ها بر ویژگی امپراتوری دولت روسیه تأکید کرده و از قلمرو شوروی به عنوان خارج نزدیک و حوزه منافع حیاتی یاد می‌کردند. از این رو برداشت متفاوت از هویت ملی از سوی آتلانتیک‌گرایان، اوراسیاگرایان و ملی‌گرایان (اسلاوگرایان) منجر به تفاوت نگرش مهمی بر سر منافع ملی روسیه در جمهوری‌های استقلال یافته از شوروی شد (ماه پیشانیان، ۱۳۸۹: ۴۹).

از نظر ملی‌گرایان، روسیه دارای منافع، حقوق و مسئولیت‌های ویژه در این جمهوری‌ها است. روس‌ها در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا به مأموریت روسیه در تضمین ثبات و عملیات حفظ صلح در قلمرو شوروی تأکید کردند. در انتخابات سال ۱۹۹۳ ایده سیاست خارجی گروه‌های افراطی و کمونیست در ایجاد امپراتوری روسیه تا مرزهای شوروی و در صورت ضرورت توسل به زور بود. در سال ۱۹۹۳ روس‌ها اعلام کردند که تمامی سرزمین‌های شوروی، حوزه منافع حیاتی است که نباید منافع ملی این کشور در آن

نادیده گرفته شود. این موضوع در آیین نظامی روسیه مورد تأیید قرار گرفته و بر حق یک جانبه دخالت در امور داخلی کشورهای جدا شده از شوروی تأکید شد.

همچنین در حکمی که در سپتامبر ۱۹۹۵ م از طرف رئیس جمهور صادر شد، منافع ملی روسیه در منطقه خارج نزدیک و جهت گیری راهبردی نسبت به این کشورها مورد توجه قرار گرفت. در عمل نیز شاهد ادامه حضور نظامی روسیه در کشورهای منطقه بوده ایم. در مورد گرجستان با وجود توافقی که میان دو کشور در سال ۱۹۹۹ (نشست امنیت و همکاری اروپا در استانبول) به عمل آمد، روس‌ها از تخلیه پایگاه‌های نظامی خودداری نموده و در مواردی نیز دست به حمایت از گروه‌های قومی جدایی طلب در آبخازیا و اوستیای جنوبی کردند (کولایی، ۱۳۸۵: ۲۸۱).

منافع و اهداف روسیه در منطقه قفقاز:

این دو منطقه در دوران جنگ سرد و حتی قبل از آن جزئی از خاک شوروی بودند. اما با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌ها شرایط تغییر کرد و روابط فدراسیون روسیه با این مناطق وارد مرحله جدیدی شد. در این شرایط توسعه بی‌ثباتی‌های سیاسی، مشکلات داخلی، تجزیه‌طلبی و جنگ‌های داخلی در این منطقه از یک سو و تلاش دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نفوذ در این مناطق سبب نگرانی فدراسیون روسیه و حساسیت این کشور به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز شد. به نظر می‌رسد که نگرانی و حساسیت روسیه به این مناطق به دلیل عواملی است که عبارتند از:

الف- مداخله‌ها و اهداف سیاسی: روسیه همچنان مثل گذشته خواهان ادامه

سیطره و نفوذ خود در قفقاز است. رهبران روسیه، جمهوری‌های قفقاز را به عنوان بخشی از منطقه «خارج نزدیک» در حوزه «منافع حیاتی» خود می‌داند (کولایی، ۱۳۷۴: ۷۹).

بنابراین تأمین امنیت و حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی این کشورها برای روسیه اهمیت بسیاری دارد. برای رهبران روسیه، کشورهای «خارج نزدیک» اهمیت اساسی داشته

و در حوزه منافع حیاتی روسیه قرار گرفته‌اند. به نظر آنها روسی باید مسئولیت تأمین امنیت و ثبات را در میان کشورهای خارج نزدیک تضمین کند. به این ترتیب روسیه برای خود «مسئولیت امنیتی ویژه» قائل است. به عبارت دیگر روسیه ثبات و جلوگیری از ایجاد درگیری در میان جمهوری‌ها را در اولویت قرار داده است. نوع نگاه روسیه به این مناطق باعث خلق مفهوم جدیدی در سیاست امنیتی روسیه شده است، یعنی آیین مونروئه روسی. براساس این مفهوم، روسیه نه تنها دیگران را از دخالت در این مناطق باز می‌دارد، بلکه حق مداخله برای خود در جمهوری‌های تازه استقلال یافته را براساس منافع ویژه خود محفوظ می‌دارد. از دیدگاه مسکو جمهوری‌های سابق باید در حوزه نفوذ روسیه باقی بمانند. از دیدگاه مایکل ریوین، جمهوری‌های تازه استقلال یافته، درست مانند کشورهای کارائیب هستند که زیر سلطه آمریکا قرار دارند (کولایی، ۱۳۸۵: ۲۸۰).

ملاحظه‌ها و اهداف اقتصادی:

اقتصاد جمهوری‌های تازه استقلال یافته قفقاز در دوران شوروی تابعی از اقتصاد دستوری این کشور بود. بدین دلیل پس از استقلال، اقتصاد جمهوری‌های مزبور پیوندهای عمیقی با اقتصاد فدراسیون روسیه داشت. روسیه در دهه ۱۹۹۰ همواره تلاش کرده است که این پیوندها را حفظ کند و از طرفی آن را گسترده‌تر و عمیق‌تر کند. روسیه برای رسیدن به این هدف خود به دو روش اقدام کرده است؛ اول از راه نهادسازی تلاش کرده است تا با جمع کردن جمهوری‌های تازه استقلال یافته در نهادهایی همچون جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع و جامعه اقتصادی اوراسیا نه تنها پیوندهای گذشته را حفظ کند، بلکه از گرایش آنها به سوی نهادهای غیرمنطقه‌ای جلوگیری کند دوم اینکه سعی کرده است از طریق گسترش تعامل‌ها و روابط دوجانبه با هریک از جمهوری‌های تازه استقلال یافته، وابستگی اقتصادی آنها به مسکو را حفظ کند و تداوم بخشد. اهم اهداف اقتصادی روسیه

در این منطقه مشارکت شرکت‌های روسی در منابع نفت و گاز منطقه و تلاش برای حفظ انحصار صادرات منابع هیدروکربن منطقه است.

شرکت‌های «لوک اویل» و «گازپروم» روسیه سرمایه‌گذاری‌های سنگینی را در پروژه‌های تولید و انتقال انرژی در آسیای مرکزی کرده‌اند. روسیه همچنین در راستای حفظ انحصار خود بر منابع انرژی قراردادهایی را با کشورهای منطقه به امضاء رسانده است. همچنین حضور فعال شرکت‌های روسی در حوزه‌های انرژی آذربایجان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای دارنده ذخایر نفت منطقه، این امکان را برای روسیه فراهم می‌کند که نه تنها بر زیرساخت‌های صادراتی انرژی منطقه تسلط داشته باشد، بلکه از ایجاد مسیرهای انتقال انرژی توسط دیگر قدرت‌ها جلوگیری کند. در واقع می‌توان گفت که از نقطه نظر روسیه، خنثی کردن طرح‌های دولت‌های رقیب در منطقه در بخش انرژی یکی از عوامل اساسی پیروزی در بازی بزرگ است (Weitz, ۲۰۰۶: ۱۵۶).

ج- ملاحظه‌ها و اهداف اجتماعی فرهنگی:

از زمانی که مناطق قفقاز به جزیی از خاک روسیه تبدیل شدند، نفوذ فرهنگی این کشور در منطقه یاد شده نیز شکل گرفت. دولت‌های مختلف روسیه همواره سعی در تقویت نفوذ فرهنگی خود در این مناطق در مقابل نفوذهای فرهنگی اسلامی، ایرانی و ترکی داشته‌اند. زمانی که این مناطق جزیی از خاک روسیه بود، مردم روسیه در آن ساکن می‌شدند و هیچ نمی‌دانستند که روزی در سرزمین خود به اقلیت تبدیل می‌شوند.

در هر حال فروپاشی شوروی و شکل‌گیری کشور روسیه جدید و استقلال جمهوری‌های قفقاز باعث شد که مردمی که روزی تصور می‌کردند که در خاک سرزمین خود زندگی می‌کنند در شرایط جدید و تحول‌های حادث شده اقلیتی در کشوری جدید باشند. فروپاشی شوروی سبب شد که میلیون‌ها روس در سرزمین‌های قفقاز بمانند. وجود این تعداد اقلیت روسی هرچند باعث تداوم نفوذ فرهنگی روسیه و حتی ابزاری برای تأمین

منافع و تأثیرگذاری بر جمهوری‌های استقلال یافته هستند، اما روسیه نگرانی‌هایی نیز نسبت به وضعیت حقوق آنها دارد.

د- ملاحظات و اهداف نظامی:

جمهوری‌های تازه استقلال یافته که در دوران جنگ سرد هرکدام جزئی از خاک شوروی بودند، مکانی برای پایگاه‌های نظامی شوروی در مقابل تهدیدهای بلوک غرب نیز به حساب می‌آمدند. با فروپاشی شوروی تصور بر این بود که دولت فدراسیون روسیه با برجیدن پایگاه‌های نظامی متعلق به خود، حضور نظامی‌اش را به حداقل خواهد رساند. اما توجه دوباره روسیه به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز خلاف این را نشان داد. به نظر می‌رسد که دولت روسیه در کنار حضور سیاسی و اقتصادی فعال در دو منطقه یاد شده به دو دلیل نیز تمایل به حضور نظامی در آسیای مرکزی و قفقاز دارد که عبارتند از:

طرح سپر دفاع موشکی آمریکا در اقمار شوروی سابق

سیستم سپر دفاع موشکی سامانه‌ای است که با استفاده از سیگنال رادارهای پیشرفته زمینی و مداری، جهت حرکت موشک‌هایی را که در حیطه فعالیت آن پرتاب می‌شوند، تعیین کرده و در صورتی که پیش بینی شود مقصد این موشک‌ها خاک آمریکا است. با استفاده از موشک‌های رهگیر آن را هدف قرار می‌دهد (Masters and Bruno, ۲۰۱۳).

سپر موشکی آمریکا در مرزهای غربی فدراسیون روسیه نیز یک طرح نظامی است که قرار است در اروپای شرقی مستقر شود و سیستمی را کامل کند که در حال حاضر در آمریکا و گرینلند و بریتانیا مستقر است. واشینگتن قصد دارد تا سال ۲۰۲۰ حلقه‌ای جدید پدافند ضد موشکی را بسازد. در واقع کاخ سفید اعلام کرده است که قصد دارد سیستم رهگیر موشک در لهستان و تاسیسات راداری را در جمهوری چک مستقر کند.

این حرکت واشینگتن در پی تصمیمی صورت می‌پذیرد که بر طبق آن، کاخ سفید در اواخر سال ۲۰۰۱ میلادی اعلام داشته بود که از ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲ از پیمان منع تولید

موشک‌های ضد موشک که در سال ۱۹۷۲ میان واشنگتن و مسکو به امضا رسیده بود و کماکان نیز مورد استناد قرار می‌گرفت، خارج خواهد شد. خبرگذاری بی بی سی درباره این طرح اعلام کرده است که ۱۰ رهگیر در منطقه‌ای به بزرگی یک زمین فوتبال در لهستان مستقر خواهد شد و اهداف را در ارتفاع بسیار بالا و از طریق فقط برخورد صرف، منهدم خواهند کرد. قطعات یک سیستم راداری هم که پیش از این در اقیانوس آرام جنوبی مستقر بود پیاده شده تا به جمهوری چک انتقال یابد. رهگیرها و رادارها احتمالا به یک رادار هشدار دهنده در منطقه قفقاز مرتبط خواهند شد. سیستم سپر موشکی آمریکا برای مقابله با موشک‌های بالستیک یا قاره پیمایی طراحی شده که بیش از پنج هزار کیلومتر بر دارند. تاسیسات زمینی این سیستم فعلا شامل ۸ رهگیر در آلاسکا و ۲ عدد دیگر در کالیفرنیا است. در خارج از خاک آمریکا هم پایگاه‌های راداری در بریتانیا و در گرینلند واقع شده‌اند (bbc, ۳۱ May ۲۰۰۷).

مقامات رسمی هزینه نهایی استقرار این تاسیسات در خاک اروپا را یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون تا ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار تخمین می‌زنند.

به هر حال روسیه مخالف طرح سپر موشکی آمریکا است. مخالفت مسکو با این طرح در حدی است که ناظران سیاسی گویند اصرار بر اجرای طرح سپر موشکی آمریکا ممکن است دو کشور روسیه و آمریکا را به سوی جنگ سرد دوم بکشاند (Isachenkov, ۲۰۰۷: ۳۱).

ایالات متحده و جمهوری چک چندی پیش در پراگ پایتخت جمهوری چک توافقنامه استقرار رادارهای سامانه دفاع موشکی آمریکا در پایگاهی در جنوب پراگ را امضا کردند (Washington Times, ۸ July ۲۰۰۸).

این درحالی است که روسیه اصرار دارد که هدف واقعی استقرار اجزای سامانه دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا نه ایران که روسیه است. در واقع این طرح جایگاه نظامی

سیاسی روسیه را تضعیف کرده است. پوتین نیز طی اظهار نظری که در پایان دیدار سران اتحادیه اروپا و روسیه در لیسبون ۲۰۰۷ مطرح شد، خاطرات یکی از خطرناکترین رویارویی‌ها در زمان جنگ سرد را برای تاکید بیشتر بر مخالفت روسیه با طرح سپر دفاعی موشکی آمریکا را زنده کرد و این طرح را با بحران موشکی کوبا در ۴۵ سال پیش مقایسه کرد. پوتین در این باره گفت: «به خاطر بیاورید که چه طور اتفاق مشابهی در اواسط دهه ۱۹۶۰ روابط طرف‌های درگیر را تحت تاثیر قرار داد... عملی مشابه به آنچه امروز آمریکا قصد دارد انجام دهد از سوی اتحاد جماهیر شوروی که موشک‌های خود را برای استقرار در نزدیکی مرزهای آمریکا به کوبا فرستاده بود باعث بروز بحران موشکی کوبا شد. از لحاظ فنی، شرایط امروز برای ما بسیار مشابه آن رویداد است. تهدیدی بزرگ در نزدیکی مرزهای ما در حال شکل گرفتن است» (foxnews, 26 oct 2007).

کرم‌لین اکنون در حال بررسی یک اقدام متقابل فعال در واکنش به تصمیم واشینگتن برای مستقر کردن موشک‌های رهگیر و تاسیسات رادار در آسیای مرکزی و قفقاز است. روسیه این اقدام را عامل بر هم زدن ثبات استراتژیک جهان می‌داند، اما به وضوح تصمیمات خود را در این زمینه اعلام نکرده است. با این حال کارشناسان دفاعی معتقدند که واکنش کرم‌لین احتمالاً شامل ارتقای زرادخانه‌های موشک‌های هسته‌ای به طوری که انهدام آنها دشوارتر باشد، مستقر کردن موشک‌ها روی پرتابه‌های سیار و منتقل کردن ناوگان زیردریایی‌های هسته‌ای به قطب شمال خواهد بود. روسیه همچنین می‌تواند آشیانه‌های جدید موشک‌های آمریکا را در تیررس موشک‌های اسکندر خود که احتمالاً از کالیفرنیا پرتاب خواهد شد، قرار دهد. گرچه در سپتامبر ۲۰۰۹ اوباما قصد خود را بر جمع آوری سیستم دفاع موشکی در اروپای مرکزی اعلام کرد (Baker, September, 2009 and Guardian.co.uk, 17, September 2009) و این موضوع در مارس ۲۰۱۳ توسط چاک هیگل وزیر دفاع آمریکا مورد تاکید قرار گرفت اما ایالات متحده برنامه دیگری جهت

توسعه موشک‌های رهگیر خود دارد. بر طبق این برنامه توسعه، ۱۴ موشک رهگیر به ۲۶ موشک رهگیر که در سیلوی‌های زیر زمینی در آلاسکا مستقر است اضافه می‌شود (۸۱-۸۰: ۲۰۱۳ and Weitz, July/August ۲۰۱۳ and The Hindu, ۱۶ March ۲۰۱۳).

ظاهراً آمریکا این تاسیسات را برای مقابله با موشک‌های کره شمالی مطرح کرده است ولی بدون شک مهار روسیه نیز مد نظر است.

در آسیای مرکزی آمریکا نیز دارای پایگاه‌های متعددی است که یکی از آنها پایگاه ماناس در قرقیزستان است. ماناس نام یک شخصیت اسطوره‌ای در تاریخ قرقیزستان است که توانست قرقیز (به معنی ۴۰ قبیله) را در مقابل خانات ختن حفظ کند و کشوری را که امروز قرقیزستان می‌خوانیم، به وجود آورد. اما اکنون ماناس نام پایگاهی هوایی است که در نزدیکی بیشکک قرار دارد. این پایگاه را دولت قرقیزستان از اکتبر سال ۲۰۰۱ (همزمان با اشغال افغانستان) به آمریکا اجاره داده است. پایگاه ماناس در اصل، نقش لجستیکی را برای آمریکا و ناتو در جنگ افغانستان دارد و ماهانه حدود ۳۵ هزار نظامی آمریکایی از افغانستان به این پایگاه و برعکس، رفت و آمد دارند.

نتیجه‌گیری

از زمان پیدایش دولت مدرن، وجود عنصر رقابت میان دولت‌ها همواره یکی از مولفه‌های اساسی روابط بین‌الملل بوده است. این رقابت همواره بر سر عاملی صورت می‌گرفت که می‌توانست منجر به افزایش قدرت یک طرف و کاهش قدرت طرف دیگر شود.

۱. روسیه نیز در قرقیزستان یک پایگاه نظامی متعلق به خود دارد (پایگاه هوایی کانت در ۳۰ کیلومتری بیشکک پایتخت قرقیزستان مستقر است) و از این منظر، نوعی موازنه قدرت میان مسکو و واشنگتن در قرقیزستان به وجود آمده است

در این میان یکی از عواملی که همواره سبب برانگیختن رقابت میان دولت‌ها می‌شد، مناطق جغرافیایی با تاکید بر عنصر قدرت بود. این بدان دلیل بود که ژئوپولیتیک یکی از عناصر قدرت دولت‌ها به شمار می‌رفت.

تسلط بر مناطق جغرافیایی مهم و کنترل آن توسط دولت می‌توانست منجر به ایجاد

ق

شود. متخصصان جغرافیای سیاسی همواره توجه دولتمردان را به تسلط و در اختیار گرفتن مناطق مهم دنیا معطوف می‌کردند تا از این طریق اسباب برتری آن دولت بر سایرین فراهم شود. تجویز متخصصان جغرافیای سیاسی تنها محدود به عرصه نظر نمانده است و در موارد بسیار زیادی دولتمردان به تجویزهای آنها گوش فرا داده‌اند و به آن عمل کرده‌اند. تاریخ روابط قدرت‌های بزرگ، در برگیرنده مثال‌های زیادی است که در آن قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر مناطق جغرافیایی مهم به رقابت، کشمکش و در نهایت جنگ با همدیگر پرداخته‌اند. در این میان به نظر می‌رسد که منطقه قفقاز اهمیت زیادی دارد که از آن یاد شد. رقابت برای تسلط و نفوذ در این مناطق در دوره‌های مختلف میان قدرت‌های بزرگ وجود داشته است. این رقابت زمانی که در منطقه خلاء قدرت وجود داشته است شدیدتر بوده است. آنچه که در دوره حاضر سبب رقابت میان روسیه و غرب در قفقاز شده، اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی این مناطق است.

تسلط کامل روسیه در شرایط جدید بر مناطق، می‌تواند گام بسیار مهمی برای احیای دوباره قدرت روسیه باشد و تسلط بر آن توسط دولت‌های غربی نه تنها سبب تأمین امنیت انرژی برای آنها می‌شود، بلکه می‌تواند منجر به رفع و یا حداقل کاهش تهدید روسیه شود. اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه سبب شده است که روسیه همچنان آن را حوزه نفوذ خود بداند و با خارج نزدیک دانستن آن، مانع نفوذ قدرت‌های رقیب شود. روسیه با حفظ این مناطق قادر است که نخست امنیت خود را تأمین کند، دوم منافع سیاسی و

اقتصادی خود را پیگیری نماید، سوم با تسلط بر منابع انرژی و حفظ انحصار خود بر آن در مواقع لازم از ابزار انرژی به عنوان یک اهرم علیه دولت‌های غربی استفاده کند و مهم‌تر از همه اینکه با حفظ مناطق اطراف خود از نفوذ رقبا به خودسازی از درون بپردازد و زمینه را برای احیای قدرت گذشته خود فراهم آورد. اما دیدگاه غرب نسبت به منطقه قفقاز بسیار متفاوت و برخلاف دیدگاه روسیه است. غرب قفقاز را بسیار مهم‌تر از آن می‌داند که زیر سلطه و کنترل دولت غیرقابل اعتمادی چون روسیه باشد.

هدف اساسی و اول غرب این است که این دو منطقه، از نفوذ روسیه خارج شود و یا حداقل نفوذ این کشور کاهش یابد و در مقابل زمینه نفوذ همه جانبه غرب در این مناطق فراهم شود. هدف دوم غرب این است که به انحصار و تسلط روسیه بر منابع انرژی منطقه پایان دهند و از این روش با توجه به وابستگی که به انرژی منطقه و روسیه حس می‌کند، امنیت انرژی خود را با جلوگیری از استفاده‌های احتمالی روسیه از انرژی به عنوان یک ابزار، حفظ نماید. هدف سوم رفع تهدید روسیه در آینده است. روسیه آن اندازه قوی است که بتواند مسئولیت ثبات و امنیت منطقه (یکی از توجیه‌های غرب برای حضور در قفقاز) را به عهده بگیرد. واقعیت این است که نگرانی آمریکا و غرب از رشد قدرت روسیه و گسترش نفوذ این کشور در دو منطقه یاد شده است. تسلط روسیه بر این مناطق می‌تواند پیامدهای تلخی برای آمریکا به بار آورد.

منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۷۹). «منافع ملی آمریکا در آسیای مرکزی در رقابت با روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، بهار، ش ۲۹
- بهشتی‌پور، حسن. (۱۳۸۶). «از صلح سرد تا جنگ نرم»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۵
- ترک زاد، بهروز. (۱۳۸۲). «امنیت در دریای خزر، طرح نظام امنیت جدید در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۳

- تفتی عامری، ناصر. (۱۳۷۹). «مبانی و رویکردها و سیاستهای راهبردی در روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹
- جانسون، لنا. (۱۳۸۲). روسیه و آسیای مرکزی، ترجمه محمد رضا دبیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- دامن پاک جامی، مرتضی. (۱۳۸۷). «نقش منابع انرژی در تامین امنیت انرژی جهان و پالش‌های انتقال آنها به بازارهای جهانی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۲
- ماه پیشانیان، مهسا. (۱۳۸۹). راهنمای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و جمهوری‌های بالتیک، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر رودینسکی، آرتم. (۱۳۸۴). «روسیه و آسیای مرکزی، بعد امنیتی»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهاردهم، شماره ۵۱، پاییز
- ریچارد، مویر. (۱۳۸۷). درامدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحیی صفوی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- سیدی اصل، سید محمد و دیگران. (۱۳۹۱). «موقعیت ژئوپلیتیکی قفقاز و تاثیر آن بر اهداف ژئوپلیتیکی ایران»، فصلنامه قفقاز، سال سوم، شماره دهم، تابستان
- شفاعی، غلامرضا. (۱۳۸۰). «ذخایر انرژی خزر: تکیه گاه امنیت، ابزار توسعه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز شماره ۳۶-۳۵
- کاظمی، احمد. (۱۳۸۳). امنیت در قفقاز جنوبی، تهران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- کروتین، روبرت. (۱۳۸۴). «چین و روسیه در حال صعود. روندهای اخیر در همکاری‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی و ژئوپلیتیک انرژی»، مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

- کولایی، الهه. (۱۳۷۹). «روسیه و آسیای مرکزی، امکانات و محدودیت‌ها در بهره‌برداری از منابع منطقه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹
- کولایی، الهه. (۱۳۸۴). بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی زمینه‌ها، چشم‌اندازها، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- کولایی، الهه. (۱۳۸۵). سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- کولایی، الهه. (۱۳۸۹). سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- فرزین نیا، زیبا. (۱۳۷۸). «تحولات روسیه در آستانه قرن بیست و یکم». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۲۷.
- قابضی، روح‌الله. (۱۳۸۴). منابع نفت و گاز دریای خزر و چشم‌انداز سرمایه‌گذاری آینده. مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- متقی، ابراهیم. (۱۳۷۴). «مداخله‌گرایی آمریکادر ۱۹۹۴، بررسی موردی هائیتی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۶.
- مجتهدزاده، پیروز. (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. تهران انتشارات سمت.
- مرادی، منوچهر. (۱۳۸۵). «روسیه و همگرایی نظامی در جامعه مشترک المنافع»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۶
- موسوی، میر طیب. (۱۳۸۱). «حمله آمریکا به افغانستان و مسائل داخلی ایالات متحده آمریکا»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ۱۶، شماره ۹ و ۱۰

موسوی، سید محمدرضا و زارعی، علیرضا. (۱۳۹۱). «نفوذ آمریکا در جمهوری آذربایجان و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه آران، سال یازدهم، شماره ۳۲-۳۳، پاییز و زمستان

موسوی، سید محمدرضا و دیگران. (۱۳۹۱). «حضور آمریکا در قفقاز جنوبی و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه قفقاز، سال سوم، شماره دوازدهم، زمستان مومنی، میرقاسم. (۱۳۸۴). حضور آمریکا در خلیج فارس، اهداف و روندها، ویژه نامه خلیج فارس، تهران، موسسه تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر واریکو، ک. (۱۳۸۳). «همکاری منطقه‌ای در آسیای مرکزی: مشکلات و چشم‌اندازها»، مترجم قاسم ملکی، مجموعه مقالات دهمین همایش آسیای مرکزی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

یادگاری، حسین. (۱۳۸۵). «تقاضا و چالش‌های امنیت انرژی در آسیا»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال پنجم، شماره نهم و دهم

یزدانی، عنایت‌الله. (۱۳۸۵). «ژئوپلیتیک نفت در منطقه خزر و نقش آمریکا: بازدارندگی جدید». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز سال پانزدهم شماره ۵۶. زمستان

Adomeit, Hannes, (۲۰۰۷) "Inside or Outside? Russia's Policies toward NATO"

Working paper, German Institute for International and Security Affairs

Baker, Peter (September ۱۷, ۲۰۰۹). "White House Scraps Bush's Approach to

Missile Shield". *New York Times*. Retrieved ۲۰۰۹-۰۹-۱۹

Burk, Kathleen, "imperial rivalry with the russian empire" in <http://www.gresham.ac.uk/lectures-and-events/imperial-rivalry-with-the-russian-empire> retrieved ۱۷,۲۰۱۳.

Cornell, Svante, F.۲۰۰۲, *Autonomy as a Source of Conflict, Caucasian*

Conflicts in Theoretical Perspective, World Politics, ۵۴ (۲): ۲۴۵-۲۷۶

guardian.co.uk, Thursday ۱۷ September ۲۰۰۹

Isachenkov, V. (۲۰۰۷) "Russian General Warns Poland , Czech Republic over US Missile Defense System " New York Times, ۱۹th February available at :

<http://seattletimes.nwsourc.com> access ۲۰ December ۲۰۰۹

Hindu, (۱۶ March ۲۰۱۳), "US cancelling Key Part of European Missile Defense"

.Kuchins, Andrew C and Zevelev, Igor A "Russian Foreign Policy: Continuity in Change" *The Washington Quarterly* Winter ۲۰۱۲ PP ۱۴۷-۱۶۱

Lo, Bobo (۲۰۰۲) *a Russian Foreign Policy in the Post-Soviet Era : Reality, Illusion and Mythmaking* , New York: Palgrave Macmillan

Masters Jonathan, and Bruno, Greg, (۲۰۱۳) *U.S. Ballistic Missile Defense Council on Foreign Relations in* <http://www.cfr.org/missile-defense/us-ballistic-missile-defense/p۳۰۶۰۷>

Ministry of Foreign Affairs of Russian Federation, (۲۰۰۰) *FOREIGN POLICY CONCEPT OF THE RUSSIAN FEDERATION*,

Mullerson, Rein, (۲۰۰۸). "The New Cold War: How the Kremlin Menace both Russia and the West " *Chinese Journal of International Law* vol. ۷(۲) PP ۵۸۳-۵۹۱

Rumer, Eugene B. *American, Russian and European Interests in Central Asia and the Caucasus*, the Aspen Institute, August ۲۰۰۶

<<http://www.aspeninstitute.org/atf/cf/{DEB۶F۲۲۷-۶۵۹B-۴EC۸-۸F۸۴۸DF۲۳CA۷۰۴F۵}/cpEBRumer%۲۰Paper.pdf>> (April ۴ ۲۰۰۷).

Weitz, Richard, (۲۰۰۶), *Averting a New Great Game in Central Asia*, *Washington Quarterly*, vol ۲۹, no ۳ pp ۱۵۵-۱۵۶

Weitz, Richard,(۲۰۱۳), US Missile Defense: Closing the Gap, *World Affairs*
July/August pp. ۸۰-۸۷





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی